واکاوی نگرش صدرایی به نفی ظهورغیر خداوند در ادعیه مأثوره و اسانید روایی

چکیده

در منظومه فکری جناب صدرالمتألهین و بر اتکاء مبانی‌ای همچون اصالت وجود و تشکیک وجود و از همه مهم‌تر بساطت وجود ونیز قاعده «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» تنها یک «ظهور واحد» در عالم هستی محقق است و ماسوی الله از خود ظهوری نداشته و همگی تجلیات، شئونات واطوار وجود بسیط محسوب می‌شوند، لذا اساس هستی که بر وحدتِ اطلاقی استوار است، جز‌آن حقیقتِ واحدِ مطلق، همه تعیّن، تجلّی، و ظهور آن حقیقت محسوب می‌شوند، یعنی تنها بُود اوست و ماسوا نمود او و همه اشیاء، جلوه‌گاه ظهور آن ذات يگانه و مطلق، با شأنی خاص هستند؛ این نگرش در بسیاری از فرازهای ادعیه حضرات معصومین(ع) (که تخاطب مستقیم، ویژه و بی‌پرده ایشان با پروردگار می‌باشد) وجود دارد، عباراتی همچون «الهی انت الظاهِرُ فَلَیس فَوقَک شَیْء»، «يَا بَاطِناً فِي ظُهُورِهِ» «فَرَأیتُکَ ظَاهِراً فی کُلِّ شَیءٍ»، «أیَکونُ لِغَیرِکَ مِنَ الظُّهورِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» و... به همراه مؤیداتی از روایات وآیات قرآن گویای این مهم بوده که منجر به استحکام بخشی این نگاه صداریی می‌باشد و راهگشای طریق معرفت برای طالبان معرفتِ ربّ‌تعالی خواهد بود. برای این پژوهش و استنادنگاری موضوع به ادعیه، سابقه‌ای مشاهده نشده است، و روش آن براساس‌کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلید واژه:

تجلیّات، ظهورواحد، نفی ظهور غیری، ادعیه، بساطت وجود

مقدمه

در خصوص تبیین اینکه مخلوقات در عالم هستی و نسبت به وجود خداوند چه جایگاهی را دارند، سخن در بین حکما و عرفا بسیار است، آنچه در بین حکما و عارفان مسلمان مشهور می‌باشد، این است که مخلوقات و ماسوا الله همه ظهورات حضرت‌حق و تجلّی وجود او محسوب می شوند و همه آنها آیات و نشانه‌ای از او و برای او محسوب می‌شوند. صدرالمتألهین نیز بر اساس مبانی‌‌ای همچون اصالت وجود و تشکیک در وجود که نهایتاً منجر به تشکیک در مظاهر وجود می‌شود، بدین موضوع پرداخته است، در این میان بساطت وجود آن هم با قرائت «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» مهم‌ترین پایه و اساس انتفای ظهور از غیر خداوند و انحصار ظهور در وجود حق‌تعالی محسوب می شود که وی در آثار خود بطور ویژه به آن پرداخته است. روی سخن در این مجال در این است که این نگرش که غیر حق‌تعالی ظهوری از خود ندارد و هرچه هست ظهورات و تجلّیات و تشئنات خداوند می باشد مورد واکاوی و بررسی قرار بگیرد تا علاوه بر خوانشی مجدد بر اینکه این نگاه ابتناءِ برچه قواعدی دارد؟ معیّن گردد که این نگرش و مسأله مؤثر در تعیین نوع رابطه و جایگاه مخلوقات با حضرت ربّ، در ادعیه مأثوره ائمه اطهار(علیهم السلام) که تخاطب ویژه و بی‌پرده حضرات معصومین با پروردگار می‌باشد و نوع نگرش و زاویه نگاه یک شخص معصوم به خداوند را بیان می‌کند، آیا مؤیدات و مستنداتی دارد یا خیر؟ و همچنین این استنادنگاری آیا در روایات و نیز آیات قرآن کریم وجود دارد؟ که در صورت مستند شدن و ابتناء پیدا نمودن این نوع نگاه به منابع اصیلی همچون ادعیه و روایات و آیات، این نگرش صدرایی علاوه بر استحکام یافتن، راهگشای طریق معرفت برای ره‌جویان و طالبان معرفت ربّ‌تعالی خواهد بود. برای دستیابی به این امر علاوه بر بررسی دقیق مبانی صدرایی دخیل در این مسأله، بررسی متون ادعیه و روایات در کتب معتبر روایی و تطبیق آنها با قواعد حکمت متعالیه مورد کنکاش و واکاوی قرار گرفته است. لازم به ذکر است که پیشینه‌ای برای این معادل سازی و استنادانگاری در خصوص این موضوع بدین شکل یافت نشده است.

پیشینه و نوآوری‌های بحث

با تتبع و جستجوی کاملی که در پایگاه‌های داده‌های مقالات در خصوص موضوع مقاله صورت گرفت، مقاله‌ای جامع در تبیین نفی ظهور غیر خداوند و یا عناوینی نزدیک به موضوع مذکور، یافت نشده است، و علاوه بر اینکه این موضوع بطور خاص اصلا با رویکرد تطبیقی‌ای که در ادعیه دارد، حتی موضوع و عنوان نزدیک بدان نیز به چشم نخورده است. اما در تبیین مبحث «ظهور خداوند» مقاله «چگونگی ظهور خداوند با تکیه بر روایات»[[1]](#footnote-1)، نوشته آقای محمد‌حسین خواجه‌بمی از جمله مقالات مفیدی برشمره می‌شود که رویکردی تطبیقی با روایات داشته است؛ در این مقاله با تمسک به روایات، صرفا انواع ظهور حق‌تعالی را تبیین نموده و تلاش‌ شده تا اثبات نماید خداوند ظهوری بر موجودات دارد که به قهر و غلبه بر آن‌هاست‌ «ظاهر علی کل شی‌ء» و ظهوری در موجودات دارد که آن‌ها را به گونه‌ای قرار داده که نشان‌ از وجود او دارند «ظاهر فی کل شی‌ء»‌ و‌ظهوری برای موجودات دارد «ظاهر لکل شی‌ء»و این‌گونه‌ ظهور برای انسان دو صورت دارد؛یکی ظهور برای عقل است که به سبب آثار الهی است ‌«ظهور بالآثار»و دیگری ظهور برای قلب است که به سبب اشراق انوار و حقایق ایمان است‌«ظهور بالأنوار». استاد جعفر سبحانی نیز در مقاله ای با عنوان «اسماء و صفات خدا در قرآن»[[2]](#footnote-2) با اشاره‌ای اجمالی به معنای لغوی «الظاهر» صرفا به تبیین چگونگی جمع میان ظاهر و باطن بودن خداوند پرداخته‌اند. مؤلف مقاله «عرفان سید الشهداء»[[3]](#footnote-3) نیز به بررسی رابطه ظهور الهی و مسئله وحدت وجود می‌پردازد و فقط عبارات دعای عرفه را به عنوان شاهد مثال آورده است، اما باید دانست که در هیچ کدام از این مقاله‌ها به بیان تبیین ظهور الهی منطبق بر ادعیه بطورخاص اشاره‌ای نشده است.

لذا از این رو مقاله پیش‌رو به جهت موارد ذیل دارای جنبه‌های نوآوری می‌باشد:

الف) به تبیین یکی از نتایج مهم و حائز اهمیت وحدت وجود یعنی نفی ظهور استقلالی غیر حق‌تعالی، آن هم از قرائت صدرایی پرداخته است.

ب) رویکرد مستند‌سازی، موضوع به ادعیه و مناجات (که تخاطب ویژه و بی‌پرده معصوم با پروردگار محسوب می شوند)، دارد.

ج)و شاید از همه مهمتر، میان مباحث فلسفی و عرفانی با ادعیه و مناجات‌های مورد قرائت همگان، پیوند برقرار نموده است .

و د) با این استنادانگاری، اعتماد و آرامش خاطر بیشتری برای طالبان مباحث حکمت و فلسفه، نسبت به نگرش‌های صدرایی ایجاد نموده است.

 تبیین نفی ظهور غیری:

براساس مبانی صدرایی در وحدت وجود و همچنین قرائتِ تشکیک اخصی جناب صدرا، نظر خاص و نهایی ایشان بعد از تشکیک در اصل و مراتب وجود، تشکیک در مظاهر وجود است(ملاصدرا،1981م، ج2، ص292 ـ جوادی‌آملی، 1385، ج 6، ص257)؛ چراکه براساس علّیت و نحوه ارتباط معلول(ممکنات) با علت(رب‌تعالی) درنظام صدرایی، معلول وجود ربطی به علت خویش داشته(ملاصدرا،1981م، ج2، ص217 ـ همو، 1382، ص 187) و هویتی جدای از حقیقت علت مفیضه خویش ندارد(ملاصدرا،1981م، ج2، ص302) و نهایتاً براساس وجودربطی در نهایت به تشأنی از علت معنا پیدا خواهدکرد، (ملاصدرا،1981م، ج2، ص331 ـ شکر، 1389، ص183و184) ایشان در‌این خصوص چنین می‌گویند:

«آنچه ابتدا پذیرفتیم مبنی بر این که در عالم وجود علت و معلولی هست، نهایتاً به این انجامید که آنچه علت نامیده می شود، اصل و معلول شأنی از شئون و گونه ای از گونه های اوست و علیت و افاضه به تجلّی مبدأ اول به ظهورات مختلف آن است». (ملاصدرا،1981م: ج2، ص300 و 329ـ‌‌ همان: ج1، ص54)

به عبارت دیگر جناب صدرا همه مخلوقات و موجودات را شئونات واطوار وجود بسیط می داند،(همان) لذا براساس این نگاه‌متعالی، اساس هستی که بر وحدت، آن هم وحدت اطلاقی استوار است، جز آن حقیقتِ واحدِ مطلق، همه تعیّن، تقيّد، تجلّی، و ظهور آن حقیقت هستند،( ملاصدرا،1981م، ج2، ص291 ـ. هم همان: ج1، ص74)یعنی تنها بود اوست و ماسوا نمود او هستند و حقیقتی اصیل و متمایز ندارند، پس تمام عالم از ازل تا ابد یک تجلّی بیشتر نیست و این مطلب بدين معنا خواهد بود که همه اشیاء، جلوه‌گاه ظهور آن ذات يگانه و مطلق با شأنی خاص هستند. از دیدگاه عرفا نیز، هستی یک حقیقت بسیط و اصیل است که در وحدت ناب و صرافت محض خود، با هیچگونه کثرت، همراه نیست و ماسوا، نمود آن حقیقت یگانه است. قوام و پایداری این نمودها، با آن حقیقت واحـد است که در این نمودها، جلوه کرده است. (یثربی، 1392، ص296 ـ قیصری، 1393: م1، ف1، ص86) و این نمودها همیشه در نیستی بوده و جز آن حقیقت یگانه چیزی هستی واقعی ندارد. (ملاصدرا،1981م، ج2، ص286 ـ ابن عربی، 1363، ص195) و به عبارت دیگر «ماسوا» عدم‌های هستی نمایی بیش نخواهند بود که از یک تحقق غیر حقیقی برخوردارند. پس غير حق، تحققی ندارد، و متحقق واقعی، حضرت حق است و بس. (یثربی، 1392،ص308)

تبیین ظهور وجودی

در نظام صدرایی بعد از تبیین اینکه همه اشیاء تجلیات و شئونات وجود واحد بسیط هستند، بنابراین، در مرحله بعدی باید گفت چون وجود مطلق و یگانه حق‌تعالی همه مواطن را احاطه کرده و جایی برای غیر باقی نگذاشته است، در همه جا از جمله موطن ظهور، حضورِ وجودی دارد و در همه جا که ظهوری مشهود است، تنها اوست که ظاهر است. البته این ظهور، در دیدگاه وحدت وجود، منافی بطون حق نیست؛ این منافات نداشتن نیز، نتیجه حضور وجودی حق‌تعالی در تمام مواطن است. وقتی یک وجود بیش نیست که تمام مواطن، چه مواطن ظهوری و چه مواطن بطونی را اشغال کرده است، آن‌گاه می‌توان حق‌تعالی را به اعتبار حضورش در موطن عالم عقل، که نسبت به عالم ماده «باطن» است، «باطن» و به اعتبار حضورش در موطن عالم ماده، «ظاهر» خواند. جمع این دو جنبه در کنار یکدیگر، تنها با این نظر سازگار می‌باشد که فقط یک وجود است که تمام مواطن را احاطه کرده است. از همین روگفته شده جست وجوی خدا کاری بی‌معناست؛ زیرا خدا در همه جا جلوه‌گر است:

با صدهزار جلوه برون آمدی که من با صدهزار دیده تماشا کنم تورا (فروغی‌، 1388، غ 9)
بلکه با این دید باید غیر خدا را جست و‌جو کرد؛ زیرا چیزی جز خدا در نظر عارف دیده نمی شود. (یزدان پناه، 1388، ص251) البته باید توجه داشت که ایـن تعبیر و رسیدن به این نوع نگرش هرگز به کمک تبیین علّی تفسیر نمی‌پذیرد؛ چرا که علت (حق‌تعالی) با تمام کمالات و صفات و اسمایی که جلوه‌گر اویند، عین آنچه در معلول ظاهر می‌شود، نیست؛ بنابراین، نمی‌توان گفت اسمای علت، ارکان معلول را پر کرده‌اند، بلکه تنها می‌توان گفت رقیقه‌ای از حقیقت اسمای علت، در معلول دیده می‌شود. اما با تبدیل رابطه علیت به رابطه تشأن، به راحتی می‌توان گفت ذي‌شأن در همـان مـوطـن شـأن، حضور وجودی دارد و اساساً نگاه به شأن بدون نگاه به ذی‌شان امکان پذیر نیست. بنابراین، در حقیقت کمالات و اسمای ذي شأن، ارکان و هویت و ذات شأن را پر کرده است. (یزدان پناه، 1388، ص270)

اثبات ظهور وُحدانی

ظهورِ چيزى، عبارت است از نمود وجود آن چیز و نمودارى که بیانگر آن است، ظهورات هرشیء متناسب با مراتب وجود او خواهد بود؛ و اما ظهور حق‌تعالی، عبارت از تجلّى در اسماء و صفات و تعينات می‌باشد؛ گفته شد که بالجمله موجودات مظاهر اويند.(سجادی، 1373، ص217) و اسماء حق‌تعالی در آنها ظهور نموده است، که البته (صرفا جهت اطلاع و اشاره نمودن) این ظهور مراتبی دارد که در مباحث و مناظر حکما بدان پرداخته شده است. (فناری، 1388، ص36 ـ احمدنگری، ۱۹۷۵م، ص388)[[4]](#footnote-4) جناب ملاصدرا به جهت تبیین نحوه ظهور و تجلّی حق‌تعالی در قالب اسماء، صفات و کمالات از برهانی که آن را عرشی می‌نامد و خود را مبدع آن دانسته (ملاصدرا، 1981م، ج5، ص216) و آن را از تأییدات خداوند متعال و افاضات ملکوت اعلی می‌داند(همان: ج1، ص135) بهره برده است، وی این برهان را برای کسانی که خویشتن را در فلسفه پرورش داده‌اند برهانی برتر از براهین دیگر بر می‌شمارد(همان: ج1، ص137) و آن را «برهان بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» نام می‌نهد. ‌برهان بسيط الحقیقه گویای آن است که حقیقت واجب الوجود، بدون دخالت چیزی بیرون از ذاتش و نیز بدون لحاظ حیثیت تقييديه يا تعليليّة، بذاته مصداق واجبيّت است ولذا او از تمامی جهات بسیط است. دیگر آن که واجب الوجود از تمامی جهات و حيثيات واجب است یعنی همانگونه که وجود خداوند به نحو وجوبی است، وحدت، بساطت، علم، قدرت و دیگر کمالات الاهى او نیز به گونه‌ی و جوبی و ذاتی است؛ زیرا اگر‌خداوند به اقتضای ذاتش در بر دارنده‌ی همه‌ی کمالات نباشد ناچار باید در مرتبه‌ی ذاتش، فاقد آن کمالات بوده باشد بنابراین، در مرتبه‌ی ذات الاهی، جهت امکانی و حیثیت خَلقی متمرکز خواهد شد و این‌تالی فاسد دربارۀ خداوند متعال امکان پذیر نیست. نتیجه مرتبط با بحث این خواهد بود که وجود حق‌تعالی، وجودِ واحدِ صرف و بسیطی خواهد بود که محض وجود بوده و کل الاشیاء است و وحدت او وحدت حقّه‌ی حقیقیه‌ای است که وجود بسیط و سریانی‌ای می‌باشد.(سجادی، 1379، ص295-262) و تمام موجودات همگی بالجمله تجلّیات، تعینات و تشئنات ذات‌حق‌تعالی هستند. (ملاصدرا، 1363، ص438)[[5]](#footnote-5) این وجود منبسط و سریانی، «نفس رحمانی» نام دارد؛ «نفس رحمانی»، نَفْس ظهور و تجلی و اضافة اشراقی و نسبتی است که بر اساس قاعدة الواحد، وحدانی بوده و در همة تعینات سریان دارد. به حکم قاعده‌ی «الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» و به اقتضای وحدت ذاتیش آنچه از او صادر می شود تنها و تنها یک موجود می‌باشد «إِنَّ الْحَقِّ سُبْحَانَه لَمَّا لَمْ يَصْدُرْ عَنْهُ لِوَحْدَتِهِ الْحَقِيقيَّةِ الذَّاتِيَّةِ إِلَّا الْوَاحِدَ» و او همان وجود عام یا وجود منسبط است. (فناری، 1388، ص69) بنابراین نفس رحمانی همان ظهور یا جلوه یا نسبت اشراقی وحدانی سریانی خداوند متعالی است. (یزدان پناه، 1394، ص307ـ 317 ـ همو، 1388، ص294)

بنابراین انحصار اصل ظهور در «ظهور واحد» است؛ یعنی نه‌تنها یک ظهور از خداوند واحد سر می‌زند، بلکه فقط ظهور از او ناشی شده و ظهور دیگری در کار نیست و هرچه ظاهر است ظهور اوست. نتیجه اینکه هرگاه وجود حق‌تعالی همان وجود حقیقی و واحدی باشد که بسیط علی الاطلاق و کل الاشیاء است، قطعا دیگر جایی برای غیر باقی نخواهند ماند و لذا تنها او ظاهر خواهد بود و ظهور تفرداً از آنِ او خواهد بود و چون غیری نیست پس ظهور مستقل غیری هم معنا نخواهد داشت. بدین ترتیب، منظومه نگاه صدرایی فقط به یک ظهور و تجلی قائل بوده و کثرت مشهود در نظام هستی را ناشی از دو امر می‌داند: یکی تشکیک در همین ظهور واحد، که پیش‌تر به آن اشاره شد؛ و دیگری اعیان ثابته یا ماهیاتی که این ظهور واحد را می‌پذیرند؛ زیرا بر حسب ماهیت‌های مختلف هم نوعی کثرت و تعدد در نظام هستی شکل می‌گیرد که در فلسفه از آن به تشکیک عرضی یاد می‌شود. (یزدان پناه، 1394، ص324)

مستندات نفی ظهورماسوی الله در ادعیه

در گام دوم نوبت به بررسی مستندات و مؤیدات نفی ظهور غیریِ حق‌تعالی در ادعیه و مناجات‌های ائمه(ع) می‌رسد، مشخّصاً دعاها و نجواهای ائمه اطهار(ع) از ویژگی و برتری خاصی برخوردار هستند، و آن اینکه چون تخاطب ائمه‌(ع) مستقیم و خالصانه به درگاه الهی بوده و به دور از هر‌گونه ابهام و چند پهلو بودن کلام، می‌باشد، بدین‌جهت حائز اهمیت است و ملاحظاتی از قبیل توجه به سطح دانش و معرفت شخص مقابل که در اکثر روایات و احادیث در فهم آنها ملاک مهمی است، در ادعیه تا حد زیادی نیاز نخواهد بود.

نفی ظهور غیری

همانگونه که گذشت وجود حق‌تعالی، وجودِ واحدِ صرف و بسیطی است که محض وجود بوده و کل الاشیاء است و وحدت او وحدت حقّه‌ی حقیقیه‌ای است که وجود بسیط و سریانی‌ای می‌باشد.(سجادی، 1379، ص259ـ262) و در تمام موجودات سریان یافته است و همگی ظهورات خداوند می‌باشند(ملاصدرا، 1363،ص438) پس تنها حق‌تعالی ظاهر خواهد بود و ظهور از آنِ او خواهد بود. این نگاهِ نفی ظهوری غیری در منظومه بینش صدرایی، در مناجات و ادعیه مأثوره معصومین(علیهم‌السلام) نیز به وفور یافت می‌شود، به عنوان مثال اباعبدالله الحسین(ع) در دعای عرفه که در صحرای عرفات بیان فرموده‌اند، در فرازی از این مناجات پرمفهوم و گرانسنگ، ظهور و تجلّی ذات الهی را اینچنین بیان می‌نمایند که: «أیَکونُ لِغَیرِکَ مِنَ الظُّهورِ ما لَیسَ لکَ حَتَّی یَکونَ هوَ المُظهِرَ لَکَ؟!« «خدایا، آیا برای غیر از تو ظهوری هست که آن ظهور برای تو نباشد و آن ظهور دلالت کند ما را به سوی تو؟!»(ابن‌طاووس، ۱۳۶۷،ج1، ص348) در این نگاه ظهور منحصرا از آنِ خداوند بوده و درواقع او ظاهر است و ماسوی مظهَر، که حتی ماسوایِ حضرت حق چون خود مظهَر هستند دیگر مُظهِر نمی‌توانند باشند چون ظهور انحصار در ذات الهی دارد و الظاهر «هو الظاهر و الباطن»(حدید/3) فقط او خواهد بود. علامه جوادی‌آملی در تفسیر این فراز عارفانه دعا به بحث «منشأ ظهور هستی» می‏پردازد و با نفی استقلال در آثار و صفات غیرخدا، بیان می‌دارند که «نه تنها ظهور تو کمتر از ظهور دیگران نیست و تو برای آشکار شدن به دیگران نیازمند نیستی و نه تنها ظهور آنان برگرفته از توست و از خود چیزی ندارند، بلکه معنایش این است که هرگونه خودنمایی و ظهوری که دیگران دارند، از آنِ تو و مال توست، و چیز دیگری نیست. در نتیجه این جلوه‏ها پیش از آن‏که دیگران را بنماید، تو را نشان می‏دهد. چگونه از ظهور دیگران، تو را می‏توان روشن کرد؟ به بیان دیگر، سخن او این نیست که دیگران توان راهنمایی به سوی تو را ندارند، بلکه سخن او این است که تو از چنان جلوه‏ای برخورداری که به راهنمایی به سوی تو نیازی نیست؛ در نتیجه هر ظهور، حضور و قربی که در جهان هست، از آن خداست. (حسینی،‌1381، ص192) بنابراین، نمی‏توان تصور کرد که دیگران ظهوری داشته باشند که خدای‌سبحان از آن برخوردار نباشد. پیامبر(ص) در بیان آداب دعا نمودن و نیایش کردن اینگونه ذات بیکران باری تعالی را ندا می‌دهد و می‌فرماید: «الهی انت الظاهِرُ فَلَیس فَوقَک شَیْء و أنت الباطن فلیسَ دونَک شَیء» (کلینی، ۱۳۶۵،ج2، ص504ـ مجلسی، ۱۴۰۳ق،ج93، ص317) «پروردگارا! تو پیدایى و پیداتر از تو چیزى نیست و تو نهانى و نهان‏تر از تو چیزى نیست» و بر همین مدار مناجات امام حسن مجتبی(ع) است که حق‌تعالی را به همین وصفِ ظاهر در عین باطن و پوشیده بودن از شدت ظهور خطاب می‌نماید: «يَا بَاطِناً فِي ظُهُورِهِ وَ يَا ظَاهِراً فِي بُطُونِهِ وَ يَا بَاطِناً لَيْسَ يَخْفَى‏ وَ يَا ظَاهِراً لَيْسَ يُرَى» (ابن‌طاووس، ۱۴۱۴ق، ج1، ص156 – مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج95، ص165) و این ظهور شدید به قدری است که گویا باطن است، باطنی که البته مخفی و نهان نیست و این همان ظهور و تجلّی ذات حق‌تعالی در تشئّنات و تکثّرات ظهوری است، و این دقیقا همان چیزی است که امیرالمومنین(ع) ذات اله العالمین را بدان حمد وثنا می‌نمایند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج34،ص239) یعنی تجلی و ظهور حق برای خَلق، خود بوسیله همین خلق و مخلوقات و تکثرات ظهوری، که همان تجلّی ذات حق‌تعالی می‌باشد، محقق شده است. بگونه‌ای که ذات ازلی و ابدی حق‌تعالی هرگز مخفی و پنهان نبوده است که تا بخواهد در اثر فرایندی و یا متأثر از حالتی ظاهر گردد، «کَیْفَ تَخْفی وَاَنْتَ الظّاهِرُ»؟ و دقیقا همین عبارت عارفانه و عاشقانه اباعبدالله الحسین(ع) که بر عدم غیبت و پنهانی بودن او، در دل مناجات اشاره کرده و هرگونه مدلولی که بخواهد دلالت بر‌آن ذات بی‌نهایت نماید را با استفاهمی انکاری مردود می‌داند، آنجایی که بیان می‌دارد: «متی غِبتَ حَتّی تَحتاجَ إلی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیکَ؟!» (قمی، 1388، ص261) «خدایا کی تو غایب بودی تا اینکه ما محتاج باشیم یک دلیل و راهنمایی پیدا کنیم که ما را به تو برساند؟!» حال در این مقام که حضرت حق از شدت ظهور، ظاهر است و در همه چیز ظهور و تجلی دارد، آنگاه است که حضرت می‌فرماید: «عَمِیَت عَینٌ لا تَراکَ» (همان) و اصلا بلکل استدلال و کمک گرفتن از غیری که وجودی فقیر دارند و فقر عین ذات او و ذات او عین نیاز و ربط به بار‌تعالی است را ممکن ناپذیر می‌داند و می‌فرماید: «کَیفَ یُستَدَلُّ عَلَیکَ بِما هوَ فی وُجودِهِ مُفتَقِرٌ إلَیکَ؟! »(همان)

 کی رفته ای ز دل که تمتا کنم تو را کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را (فروغی‌، 1388، غ 9)

«هو الأول والأخير و الظاهر والباطن» در سوره حدید آیه 3 مؤید همین مهم است که او ظاهر است و از شدت و فرط ظهور باطن است.(مطهری، 1385: 3/126) علامه سبزواری گوید: «يا مَن هُوَاختَفَى لِفَرط نُورِه \* الظاهِرُ الباط فِي ظُهُورِه» «ای آن خدایی که از کثرت ظهور خفا پیدا کرده ای در ظهور خود هم ظاهری و هم باطنی»(سبزواری، 1379، ج2،ص36) این ظهور در عین اخفا، و ظاهر در عین باطن وصفی برای اعلان مکشوفیت تام حضرت ‌حق و تجلی او در تمام هستی است(مدرس، 1379، ص449)، عبارتی که در غروب روز عرفه در دعای از امام صادق(ع) یافت می‌شود، آنجا که در بیان و معرفی خدا در لسان مناجاتی عاشقانه می‌فرماید: «أنتَ عَلوتَ ... و عَلی کُلِّ شَیءٍظَهرتَ»(ابن‌طاووس، ۱۳۶۷، ج1،ص369) و این ظهور تام و تجلّی اعلی بر کل هستی احاطه دارد و نوری برای هستی و نور وجودی آنها محسوب می‌شود؛ عبارتی که در فرازی از دعای امام حسن مجتبی(ع) در اعمال شب قدر بدان پرداخته شده است «أَنْتَ نُورُ النُّورِ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ أَحَطْتَ بِجَمِيعِ الْأُمُورِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج95،ص165)

شدّت ظهور حق عامل انتفاء جهل به حق

در ادعیه تجلّی و ظهور ذات الهی چنان مورد توجه و تخاطب ائمه با خداوند بوده که حتی فرض عدم شناخت و جهل را برای سایرین منتفی می‌داند، به عبارت دیگر مضمون برخی مناجات‌ها اشاره به این دارد که شدّت ظهور و آشکاری حضرت حق چنان است که هرچند برخی بدان غافل باشند.(مطهری، 1385، ج3،ص128) اما بدان جاهل نیستند، لذا با این نگاه عدم شناخت و معرفت را تخصصاً خارج می دانند، بطوری که در مناجات پیامبر(ص) «أنتَ الَّذی لاإلَهَ غَیرَکَ تَعَرَّفتَ لِکَلِّ شَیءٍ **فَمَا جَهِلَکَ شَیءٌ** وَأنتَ الَّذی تَعَرَّفتَ إلَیَّ فی کُلِّ شَیءٍ فَرَأیتُکَ ظَاهِراً فی کُلِّ شَیءٍ **وَأنت الظَّاهِرُ** لِکُلِّ شَیءٍ»(ابن‌طاووس، ۱۳۶۷، ج1،ص350) «تویی آنکه جز تو خدایی نیست. تو خود را به هر چیز شناسانده و مشهود ساخته‌ای، چنانکه هیچ موجودی از معرفت تو جاهل نیست. وتویی که در همه موجودات تجلی کرده‌ای و خود را به من نشان داده‌ای به‌طوری‌ که در هر چیز تو را آشکارا دیده‌ام، تویی که بر هر کس وهر چیز پیدایی» (رک‌بیشتر: حسينى طهرانى، 1426ق، ج1،ص267)

بس كه هست از همه سو و ز همه رو راه به تو به تو برگردد اگر راهروى برگردد

 باید دانست که خداوند با تجلی و ظهور اشراقی‌اش در تمام عالم هستی، ظلمات و تاریکی‌ها و نیستی‌ها را از میان برداشته است و با نور وجودی خویش پنهای عالم وجود را روشن ساخته است، این فراز از دعای امام موسی کاظم(ع) در تسبیح و منزه دانست وجود باری‌تعالی چنین می‌فرماید: «سُبْحانَ مَنْ اَشْرَقَ کُلُّ ظُلْمَهٍ بِضَوْئِه»(العطاردى،1413 ق، ج2،ص140) «منزه است خدایی که تمام تاریکی‌ها را با نور اشراقی خود از میان برداشته است» و بر همین مناط است مناجات امام علی(ع) در دعای کمیل«بِنُورِ وَجْهِك الَّذِی أَضَاءَ لَهُ كلُّ شَیءٍ» (قمی، 1388، ص117)

همه مظهر حق و حق ظاهر در همه

تابدینجا گذشت که ماسوی الله استقلالاً ظهوری ندارند، و شدّت ظهور حق عامل انتفاء جهل به حق است، یعنی چنان است که هیچ کس فطرتاً بدو و مظاهر وی جاهل نیست، بر این اساس، روی سخن در این است که پس هرچه هست همه مظهر و مجلای حق بوده و متقابلا حق ظاهر در همه‌ی هستی خواهد بود. صدر‌المتألهین بر اساس مبانی حکمت متعالیه، اذعان می‌دارد که ممکنات و معلول‌های خداوند از جنبه‌ی وجودیِ خود، نمایشگر و آینه‌دار ذات الوهی هستند، یعنی تمامی موجودات امکانی از آن جهت که مجلای ظهور حق بوده و از ظهورات او می‌باشند به ناگزیر آینه - هر چند نارسا و کوتاه – و نشان دهنده صفات والای ربوبی و اسماء بلند الوهی هستند.«إِنَّ جَمِيعَ الْمَاهِيَّاتِ وَ الْمُمْكِنَاتِ مَرَائِي لِوُجُودِ الْحَقِّ تَعَالَى وَ مَجَالِي لِحَقِيقَةِ الْمُقَدَّسَةِ وَ ...» (ملاصدرا، 1981م، ج2،ص365) لذا ارتباط دو سویه‌ای بین ظاهر و مَظهر و متجلّی و مجلی برقرار است، و همه هستی، شئونات ذاتیه‌ی خداوند و تجلّیات حقه او هستند(همان: 318 و339) و وجودات با همه تکثّری که دارند، مراتب تعیّنات حق و ظهورات نور او و شئونات ذات او هستند(حسن زاده آملی، 1386، ص73 و80) و حق تعالی ظهورش با آنها بوده و وی در آنها متجلّی گشته و آنها نیز مجلای او هستند. در روایات و ادعیه معصومین(ع) نیز حق‌تعالی ذاتش متجلّی به تجلّی در مخلوقات و ممکنات است و این پهنای عالم هستی هرچه هست همان ظهور و بروز تجلیات ذات الهی و این کثرات همگی تشأنات و تجلّیات ذات اقدس الهی هستند، به عنوان نمونه در بیانات گهربار امام علی(ع) است که می‌فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج34،ص239) «ستایش خدای را سزاست که با آفرینش مخلوقات، بر انسانها تجلی کرده است» عبارت بسیار لطیف است، آنجا که می‌فرماید تجلی نموده برای خلق (لِخَلقِه) اما بوسیله خود خلق (بِخَلقِه) و این همان معنای تجلّی ذات در پهنای بیکران هستی است. در روایات دیگری از امیرمومنان علی (ع) است که به صراحت خطاب به خداوند می‌فرمایند: «و رأیتُک ظاهراً فی کلِّ شَیءٍ»(ابن‌طاووس، ۱۳۶۷، ج1،ص350) «من تو را در هرچیزی مشاهده می‌نمایم» بگونه‌ای که بالاصاله چیزی را خالی از وجود تو نمی‌بینم «و لا یَخلو منکَ مکانٌ {شَیءٌ}»(خزاز‌رازی، 1401ق، ص256ـ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج41،ص44) چراکه هرچیزی که هست از تو و برای تو و بوسیله تو است،(تحریری،1386،ص327) و این همان چیزی است که معصوم(ع) بعد از تکبیر پنجم و قبل از شروع نماز می‌فرمایند: «مِنکَ و بِکَ و لَکَ و اِلیکَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق،ج 81،ص204) و یا در آن روایت معروف که امیرالمومنین علی(ع) که به صراحت می‌فرمایند: «ما رأیتُ شَیئًا إلّا و رأیتُ اللَه قَبلَهُ و بَعدَهُ و مَعَهُ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج1،ص70)[[6]](#footnote-6) «من چیزی را ندیدم مگر اینکه با آن چیز و قبل و بعد، خدا را دیدم!» امیرالمؤمنین(علیه السّلام) در این مقام بیان دارند که هرچیزی که هست ظهور خدا در آن می‌باشد و به عبارتی تجلّی باری‌تعالی محسوب می‌شود. یعنی نظر که به هر موجودی از موجودات افتاد، اوّل نظر به خدا افتاد؛ و به دنبال نظرِ به خدا موجودات نیز معلوم و مشهود من شدند. پس خدا وجودش ظاهرتر است از وجود معلول، و قوی‌تر است از وجود معلول، و روشن‌تر است از وجود معلول، تا اینکه انسان بخواهد از معلول برود و او را پیدا کند! چون همین معلول، همین مقدار ظهور و روشنایی که در خلقت دارد، این را از علّت گرفته؛ پس علّت در وجود معلول باید ظاهرتر باشد از وجود معلول برای خود معلول!(ملاصدرا، 1981م، ج2،ص363 و همان، ج3،ص396)

دلی کز معرفت نور و صفا دید                  ز هر چیزی که دید، اول خدا دید (شبستری، ۱۳۸۲،ص 18)

همچنین در حمد وستایش خدا، امام صادق(ع) چنین می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَحْدَانِيَّاً ... فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى ...» «ستایش خدایی را که در اولیت ،خویش یگانه است ... پس بر خلق خویش تجلّی کرد بدون آن که او را ببینند و او در همان دیدگاهِ بس عالی است»(ابن‌بابویه، 1389، ج1،ص44 ـ همو، بی‌تا، ج1،ص119) بنابراین دیدن اشیاء و توجه به سمت آنان ممکن نیست، مگر آنکه پیش و پس و همراه و در درون آنها خداوند دیده شود، زیرا هیچ بعدی از ابعاد وجودی اشیاء، بدون خداوند معنا نمی‌یابد و تمام هویت شیء قائم به حق تعالی است، بلکه هویت آنها چیزی غیر از این قیام به حق نیست. (یزدان پناه، 1388،ص 154ـ156). پس تا بدینجا باید گفت که حق‌تعالی است که ظهور و تجلی دارد و مخلوقات همگی تجلّیات او هستند و انسان با نظاره به متجلّیات است که حق تعالی را روئیت می‌نماید. در آیه «وَلِلَّـهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ‌فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ وَاسِعٌ عَلِیمٌ» «مشرق و مغرب از آن خداوند است، پس، به هر سو که روی کنید، آنجا روی خداوند است، آری خداوند فراگیر و داناست» (بقره/115) علامه طباطبائی نیز در تفسیر همین بخش از آیه، تعبیر لله را به ملکیت حقیقی تفسیر کرده و از همین معنا، استنتاج می‌کند که چون مملوک حقیقی، بدون توجه به مالکش هویتی ندارد، پس در توجه به هر سمتی و به هر شیئی، دیدن شیء مملوک بدون رویت مالک حقیقی آن، معنا نخواهد داشت. این همان مفاد روایت[[7]](#footnote-7) علی(ع) است. (طباطبائی،1417ق، ج1،ص285). در آیه 3 سوره حدید «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ» خداوند بنحو تام خود را «الظاهر» می‌خواند و قطعا بیان و افعال خدا همچنان که تام است، پس ظهور او نیز تام بوده و بلکه او اظهر است و به عبارتی دیگر ظاهر فقط او است و ظهورش در مخلوقاتش است، چرا که در روایت معراج، خداوند خود را به ظهور تام متصف نموده است، «أَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَیْ‌ءَ فَوْقِی وَ أَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَیْ‌ءَ تَحْتِی‌» «منم ظاهر و چیزی آشکارتر از من نیست و منم باطن و چیزی پوشیده‌تر از من نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج40،ص38). از بیانات گذشته نتیجه می‌گیریم که می‌توان گفت که در عالم یک وجود بیش نیست، و این هستی و مخلوقات همگی بالجمله تجلّیات و تشئنات او می باشند، چراکه ماسوی الله جدای از او نیستند و بر همین اساس نیز دوّمی برای وی محسوب نمی شوند تا وجود بیش از یکی شود.

 به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم

 بهر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان روی زیبای ته وینم (باباطاهر، 1396، ش 162)

و در نهایت باید گفت:

 که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا إله إلاّ هو (هاتف اصفهانی، 1385، ص34)

ادراک ظهورات و تجلیّات حق تنها با رؤیت قلبی

حال که ظهوری غیر از ظهورات حضرت‌حق محقق نیست و هرچه هست، تجلّیات و مجالی وی هستند، ادراک و رؤیت ظهورات و تجلیّات الهی به معنای واقعی و رسیدن به این مقام که هرچه را که هست، شئونات و ظهورات او ببینیم، تنها با مشاهده و رؤیت قلبی امکان پذیر است؛ چراکه وقتی ماسواء همان تجلیّات حضرت‌حق هستند و ازطرفی ذات نامتناهی و قدوس‌سبحانی بدون تنزّل در مراتب تجلیات از دسترس هر‌گونه مشاهده و رؤیتی حتی رؤیت قلبی نیز خارج است، پس تجلّي او در مظاهر مادی به گونه‌ای که قابل مشاهده‌ی بصری و رؤیت جسمانی (مادی) باشد نیز محال است؛(خرمیان،1391، ج3،ص138ـ 145)؛ علامه طباطبایی(ره) ذیل تفسیر آیه 143 سوره اعراف، «رؤیت الهی» را به معنای رؤیت با چشمان ظاهری را باطل برمی‌شمارد (طباطبائی،1417ق،ج8،ص293)، امام باقر (ع) در این خصوص فرموده‌اند «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.»(طبرسی، 1403ق، ج 2،ص336) «خدا را با چشم ظاهری و مشاهده بصری دیده نمی‌شود، ولکن با قلوب به حقایق ایمانی خدا را می‌بینند». در روایت امام صادق(ع) نیز چنین وجوددارد: «رَأَتْهُ القُلُوبُ بِنُورِ الْإِيمَانِ ... وَ أَبْصَرَتْهُ الْأَبْصَارُ بِمَا رَأَتْهُ مِنْ حُسْنِ التَّركِيبِ وَ إِحْكَامِ التَّألِيفِ» «قلبها به نور ایمان او را می‌بینند ... و او دیده می‌شود به لحاظ نمایش شگفتی‌ها و زیبایی‌های آفرینش».(همان ـ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج10،ص166) فلاسفه‌ی مسلمان نیز اتفاق نظر دارند که ذات الاهى وجود صرف و هستی ناب و بدون ماهیت و خصائص ماهوی است «إِنَّ الْأَوَّلَ تَعَالَى لَا مَاهِيَّةَ لَهُ غَيْرُ الْإِنيَّةِ»؛(خرمیان،1391، ج3،ص144) و دارای ویژگی‌های موجودات امکانی نیست ولذا امتناع رؤیت خداوند با چشمان ظاهری را امری مسلم و مبرهن می‌دانند، و بطورخاص فیلسوفان صدرایی بر این باورند که خداوند را می‌توان با نور ایمان و از روزنه دل، دیدار کرد و هر انسان موحدی به قابلیت وجودی خویش، پس از گذار از هواهای نفسانی و تصفیه درون از رذائل اخلاقی و درک توفیقات ربّانی می‌تواند انوار تجلیات خداوند را با قلب الاهی خویش دریافت کند. (خرمیان،1391، ج3،ص145)؛ در فرازی از دعای عرفه، اباعبدالله الحسین(ع) به این مهم اشاره دارد، و درک و مشاهده ظهورات را نیز از خود خداوند مسئلت می نماید، «الَهِي أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى اَلْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ اَلْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ اَلاِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونَ اَلسِّرِّ عَنِ اَلنَّظَرِ إِلَيْه» (ابن‌طاووس، ۱۳۶۷، ج 1،ص339) «خدای من! مردم را امر فرمودی که برای شناختن تو به آثارت رجوع کنند، اما مرا به تجلیات انوار و راهنمایی استبصار و بینش قلبی بازگردان تا بدون توجه به آثار و اعراض از آن ها به سوی تو برگردم و به شهود حضرتت نائل آیم» و این همان چیزی است که خدای‌تعالی خود در حدیث شریف معراج اراده نموده است که پیامبر(و بلکه تمام انسان ها) را به مقام روئیت قلبی خویش برساند، آنجا که می‌فرماید: «وَأَفْتَحُ عَیْنَ قَلْبِهِ إِلى جَلالی وَعَظَمَتی» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج74،ص21) «چشم دلش را به روى جلال و عظمتم بگشایم» و این را نیز در مناجات شعبانیه که دارای معارفی بس بسیار عمیق و بلند است، نیز می بینیم و این رؤیت قلبی نیز مورد مسئلت از درگاه الهی است (تحریری،1386، ص345 ـ 362) «إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَیْکَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَاءِ نَظَرِهَا إِلَیْکَ» و این روئیت الهی افق والا و ارجمندی است که در بسیاری از فرازهای ادعیه مخصوصا مناجات‌های حضرت سیدالساجدین‌(ع) به وفور یافت می‌شود و رهپویان وادی توحید بدان چشم دوخته‌اند و در دعا و مناجات‌های خویش نیل به این مقام توحیدی را از خداوند سبحان درخواست می‌کنند، همانگونه که از زبان امام سجاد(ع) در مناجات المریدین می‌شنویم: «إلهي .. وَلَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهَرِئ وَسُهَادِى وَلِفَاؤُكَ قُرَّةً عَيْنِي ... وَ رُؤْيَتُكَ حَاجَتی» (قمی، 1388، ص412) و امام جواد(ع) نیز در مناجاتی اینگونه با حق سخن می‌گوید: «وَ أَسْأَلُكَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ ... وَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِكَ وِ لِقَائِكَ»(کلینی، ۱۳۶۵، ج2،ص547 ـ ابن‌بابویه، ۱۴۰۴ق، ج1،ص327) و البته در بسیاری دیگر از عبارات امام سجاد(ع) یافت می‌شود در مناجات الزاهدین: «وَ أَقْرِرْ أَعْيُنَنَا يَومَ لِقَائِكَ بِرُؤْيَتِكَ» و مناجات الذاكرين: «وَ لَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ» و مناجات العارفين: «وَ قَرَّتْ بِالنَّظَر إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ» و مناجات المفتقرين: «وَ شَوقِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ» و مناجات المحبين: «وَامْنُنْ بِالنَّظَر إِلَيْكَ عَلَى» و مناجات المريدين: «وَ رُؤْيَتُكَ حَاجَتِي» و مناجات الراغبين: «وَ التَّمَتُّع بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ» و مناجات الخائفين: «وَ لَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيل رُؤيَتِكَ» (رک: موحد ابطحی، 1385)

رؤیت ظاهر توسط مظَهر به اذن ظاهر

و این روئیت قلبی به حقایق ایمانی نیز به اراده و عنایت خود خداوند محقق می‌شود، چراکه اگر خود او که تمام هستی تجلی نموده، حتی اگر کسی با درک و مشاهده این مشاهدات و تجلّیات به خدای‌تعالی برسد، باز هم توسط خود او به او رسیده است، که این نکته نیز در قالب دعا و استعانت در ادعیه مأثوره وجود دارد، آنجا که در دعای عرفه امام حسین(ع) می‌فرماید «وَ دَعَوتَنی إلَیکَ» «و تو مرا دعوت کردی به سوی خودت.» پس خدای تعالی خودش ما را به سوی خود و به دیدار و روئیت خود دعوت نموده است، پس او هم داعی است و هم مدعوّ، هم خوانده و هم خوانده شده؛ که اگر چنین نبود، از آنجا که تمام هستی تجلّی و ظهور خود است، هرگز شناخت و معرفت و روئیتی پدید نمی‌گشت «وَ لَو لا أنتَ لَم أدرِ ما أنتَ؛» «اگر خودت نبودی من نمی‌دانستم که تو کیستی، پس علّت اینکه من معرفت پیدا کردم که تو کیستی، خودت بودی!» و این عدم توانایی دیدن حق‌تعالی و اینکه انسانی که خود مظهَر است، بتواند ظاهر را ببیند مگر به اذن و اراده و لطف خودش، نیز در عبارات لطیف و پر معنای مناجات های امام العارفین حضرت علی(ع) دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: «سُبْحَانَكَ أَيُّ عَيْنٍ تَقُومٍ نُصْبَ بَهَاءِ نُورِكَ وَ تَرْقَى إِلَى نُورِ ضِيَاءِ قُدْرَتِكَ؟ وَ أَيُّ فَهُم يَفْهَمُ مَا دُونَ ذَلِكَ إِلَّا أَبْصَارٌ كَشَفْتَ عَنْهَا الْأَغْطِيَةَ وَهَتَكْتَ عَنْهَا الْحُجُبَ الْعَمِّيَّةَ»(مجلسی، ۱۴۰۳ق،ج25،ص25) «منزّها خداوند! کدام چشم توانایی دیدار زیبایهای نورِ تو را دارد؟ و کدام دیده توانایی فراز آمدن به دیدار پرتوی از انوار قدرتِ تو را دارد؟ و کدام اندیشه به کمتر از این درجات راه می‌یابد مگر دیده‌هایی که تو پرده‌ها را از برابر آنها کنار زده ای و حجاب‌های نابینایی را از آنان گشوده‌ای» و نیز همانند این عبارت می‌فرمایند: «فَسُبْحانَکَ اَیُ عَیْنٍ یُرْمی بِها نَصْبَ نُورِکَ، اَمْ تَرْقی اِلی نُورِ ضِیاءِ قُدْسِکَ؟!» (موحد ابطحی، 1385، ص475) و این بدان جهت است که جلوه‌ها و از اوست و متجلّی نیز اوست، ظاهر او و مظهر هم است و این فراز دیگری از دعای عرفه است که بیان دارد «تَعرَّفتَ إلیَّ فی کلِّ شَیءٍ فلا أجهَلُکَ فی شَیءٍ؛»«خدایا، خودت جلوه کردی در مظاهر عالم وجود و در کثرت، و در تمام این مظاهِرْ خودت را به من معرّفی کردی! در تمام این مظاهر!»

 کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را؟!    کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟!

 غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور       پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را (فروغی‌، 1388، غ 9)

نتیجه گیری

بنابراین براساس برهان «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ» و قرائتِ تشکیک اخصی جناب صدرا و نظر نهایی ایشان یعنی تشکیک در مظاهر وجود و نیز براساس اینکه معلول وجود ربطی به علت خویش داشته و هویتی جدای از حقیقت علت مفیضه خویش ندارد و نهایتاً به تشأنی از علت معنا پیدا خواهدکرد، این مبانی منجر به این خواهد بود که مخلوقات و ماسوا الله همه ظهورات حضرت‌حق و تجلّی و اطوار وجود او محسوب شوند و همه اشیاء، جلوه‌گاه ظهور آن ذات يگانه و مطلق با شأنی خاص محسوب می‌شوند؛ و مهمتر اینکه این نگاه صدرایی در نوع رابطه و جایگاه مخلوقات با حضرت ربّ، مستند به ادعیه مأثوره ائمه اطهار(علیهم السلام) (که تخاطب ویژه، ممتاز و بی‌پرده حضرات معصومین با پروردگار می‌باشند) و روایات معتبر و نیز آیات قرآن کریم می باشد.

منابع

 ابن‌بابویه، محمد بن علی، (بدون تاریخ)، ***علل الشرائع****،* قم: مکتبة الداوري.

-----------------، (1389)، ***التوحید***، قم: نسيم کوثر.

 -----------------، (۱۴۰۴ق)، ***من لا يحضره الفقيه،*** غفاری، علی‌‌اکبر، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.

ابن عربی، محی الدین، (1363)، ***فصوص الحكم،*** افست ازچاپ سنگی، قم: بیدار.

ابن‌طاووس، علی بن موسی، (۱۳67)، ***إقبال الأعمال****،* تصحیح آخوندی، محمد، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

------------------، (1414ق)،  ***الدروع الواقية****،* بيروت: مؤسسة آل البیت(علیهم‌السلام) لإحیاء التراث.

احمدنگری، عبد النبی بن عبد الرسول، (1975م)، ***جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون الملقب بدستور العلماء،*** بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

العطاردى، عزيزالله، (۱۴1۳ق)، ***مسند الإمام الكاظم ابى الحسن موسى بن جعفر(ع)،*** بيروت: دارالصفوه.

تحریری، محمدباقر، (1386)، ***نجوای عارفانه شرحی بر مناجات شعبانیه،*** قم: نشر حر.

سبزوارى، ملاهادی، (1379)، ***‏شرح المنظومه****،* تصحيح و تعليق از آيت الله حسن زاده آملى، تهران‏: نشر ناب.

شبستری، محمود بن عبدالکریم، (1382)، ***گلشن راز،***تصحیح حماصیان، محمد، کرمان: خدمات فرهنگی‌کرمان.

سجادى، جعفر، (۱۳79)،  ***فرهنگ اصطلاحات فلسفى ملاصدرا،*** تهران‏: فرهنگ و ارشاد اسلامى، چ اول.

 ---------، (۱۳73)، ***فرهنگ معارف اسلامی،*** تهران:کومش.

شکر، عبدالعلی، (1389)، ***وجود رابط و مستقل در حکمت متعالیه،*** قم: بوستان کتاب.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم(ملاصدرا)، (1981م)، ***الحكمة المتعالية في الأسفار العقليّة الأربعة(ج1و2و3و5و6)،*** بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

-----------، (1382)، ***الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة،*** تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

-----------، (1363)، ***مفاتیح الغیب،*** تصحیح محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

طباطبائی، سیّد محمّدحسین، (۱۴17ق)، ***المیزان فی تفسیر القرآن****،* قم: انتشارات اسلامی جامعة مدرّسین.

طبرسی، احمد بن علی، (۱۴03ق)، ***الاحتجاج،*** تصحیح موسوی خرسان، محمدباقر، مشهد مقدس: نشر المرتضی.

فروغی‌، عباس بن موسی‌، (۱۳88)، ***دیوان فروغی‌بسطامی،*** به کوشش وحید سمنانی، تهران: سنایی.

فناری، حمزه، (۱۳88)، ***مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس****،* تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴18ق)، ***علم الیقین،***تصحیح بیدارفر، محسن، قم: بيدار.

قمی، عباس، (1388)، ***کلیات مفاتیح الجنان****،* سازمان اوقاف و امور خیریه، قم: انتشارات اسوه.

قیصری، داود بن‌ محمود، (۱۳۹۳)، ***رسا‌ئل‌ قیصری: التوحید و النبوة‌ و الولایة‌،*** ترجمه‌ حیدر شجا‌عی،‌ تهران: انتشا‌رات‌ مولی‌.

کلینی، محمد بن یعقوب، (1365)، ***الکافي،*** غفاری، علی‌‌اکبر، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

حسینی، سید جواد، (1381)، نیم‌نگاهی به «شرح فرازهایی از دعای عرفه» برگرفته از «شرح گزیده‏ای از دعای‌عرفه» حضرت‌آیت‏اللّه‏ جوادی‌آملی*،* ***فصلنامه میقات حج****،* دوره 11، ش 42.

حسينى طهرانى، محمد حسين، (۱۴26ق)، ***‏الله شناسى،*** ‏مشهد مقدس: نشر علامه طباطبايى.

حسن زاده آملی، حسن، (1386)، ***وحدت از دیدگاه عارف و حکیم،*** بی‌جا: تشیع.

جوادی آملی، عبدالله، (1385)، ***رحیق مختوم شرح حکمت متعالیه،*** قم: اسراء، چ دوم

خرمیان، جواد، (1387)، ***قواعد عقلی در قلمرو آیات و روایات،*** تهران: نشر سهروردی.

----------، (1391)، ***قواعد عقلی در قلمرو آیات و روایات،*** تهران: نشر سهروردی.

خزاز رازی، علی بن محمد، (۱۴01ق)، ***كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثنی عشر****،* تصحیح حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، قم: بيدار.

رضایی‌همدانی، عمادالدین(باباطاهر)، (1396)، ***دوبیتی‌های باباطاهر،*** تهران: بهزاد.

مدرس بستان‌آباد، محمد باقر، (1379)، ***شرح دعای عرفه،*** تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ق)، ***بحار الأنوار****،* بیروت: دار إحياء التراث العربي.

مطهری، مرتضی، (1385)، ***مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى‏،*** تهران: صدرا.

موحد ابطحی، محمد باقر، (1385)، ***صحیفه جامعه سجادیه(ع)،*** قم: موسسه الامام المهدی.

هاتف اصفهانی، احمد، (1385)، ***دیوان هاتف اصفهانی،*** تصحیح اقبال آشتیانی، عباس، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.

یثربی، سید یحیی، (1392)، ***عرفان نظری ،*** قم: نشر بوستان کتاب.

یزدان پناه، سید یدالله، (۱388)، ***مبانی و اصول عرفان نظری،*** قم: موسسه امام خمینی(ره)،

یزدان پناه، سید یدالله، (۱۳94)، ***حکمت عرفانی؛ تحریری از درس‌های عرفان نظری،*** نگارش [علی امینی نژاد](http://erfanvahekmat.com/%40%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D8%AF_%D8%AD%D8%AC%D8%A9_%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85_%D9%88_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B3%D9%84%D9%85%DB%8C%D9%86_%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%A7%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C_%D9%86%DA%98%D8%A7%D8%AF)، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

1. . محمد حسین خواجه بمی، چگونگی ظهور خداوند با تکیه بر روایات، علوم قرآن و حدیث، نشریه مشکوة، زمستان 1386، ش96 [↑](#footnote-ref-1)
2. . جعفر سبحانی، اسماء و صفات خدا در قرآن، درس‌هایی از مکتب اسلام، ش۴۲۱، فروردین ۱۳۷۵ [↑](#footnote-ref-2)
3. . محمدکاظم فرقانی، عرفان سید الشهداء مشكوة ش ۸۲ ،بهار‌۱۳۸۳ [↑](#footnote-ref-3)
4. . مراتب ظهور: 1. ظهور اول كه علم اجمالى است 2. ظهور دوم كه علم تفصيلى است 3.ظهور سوم كه ظهور صور روحانى است 4. ظهور چهارم كه ظهور صور مثالى است 5. ظهور پنجم كه ظهور صور جسمانى است كه تمام مظاهر حق‏اند. [↑](#footnote-ref-4)
5. . «أن وجود التعينات الخلقية إنما يكون بالتجليات الذاتية الإلهية في مراتب الكثرة و سريان نور الوجود على قوابلها الكونية» [↑](#footnote-ref-5)
6. . مرحوم صدرالمتألّهین پس از بیان روایت مرفوعاً از أمیرالمؤمنین (علیه السّلام) بدین عبارت، گفته است: و روی: «معهُ و فیه» یعنی: ”ما رأیت شیئاً إلّا و رأیت الله معه و فیه.“ (ملاصدرا، 1981م، ج1، ص117) [↑](#footnote-ref-6)
7. . «ما رایت شیئا إلا و رایت الله قبله و بعده و فیه و معه» [↑](#footnote-ref-7)